

# نگاه

# می‌پرسد



– وجود و عملکرد جریان‌ات و دولت‌های اسلامی در سال‌های اخیر در خاورمیانه و شمال آفریقا، در عین حال سبب اختلافاتی در برخورد به مذهب و جریان‌ات و دولت‌های مذهبی شده است. هستند کسانی که می‌گویند: دولت‌ها و جریان‌ات اسلامی و مذهب اسلام را باید از هم جدا کرد؛ آنچه که در این کشورها می‌گذرد، ربطی به اسلام ندارد و ناشی از درک و استنتاج غلط این جریان‌ات و دولت‌ها از اسلام است؛ به علاوه، می‌گویند: نباید علیه مذهب موضع گرفت و حرفی زد، چون این توهین به عقیده مردم است و باعث تفرقه بین آنها می‌شود؛ نظر شما در این مورد چیست؟

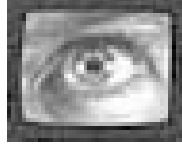
– یک مساله دیگر در این مورد که نه فقط توسط برخی از جریان‌ات سیاسی و مستشرقین و رسانه‌های گروهی غرب گفته می‌شود، بلکه در بین بعضی از متفکرین و روشنفکران این کشورها هم طرفدار دارد، این است که مردم این کشورها مسلمانند و آنچه که در آنها جریان دارد، برای مثال موقعیت زنان و حجاب اجباری، جزو فرهنگ و هویت شان است؛ آیا به نظر شما، مردم ایران مسلمانند؟ ایران کشوری اسلامی است؟ و آیا اظهارات و ملاحظات فوق صحیح هستند و باید آنها را رعایت کرد؟

– نظرتان در مورد "مذهب مترقی" و "پروتستانیسیم اسلامی" چیست؟ خیلی‌ها، از شخصیت‌های فرهنگی گرفته تا سازمان‌های سیاسی، می‌گویند باید از شریعتی و سرش و سایر دگراندیشان اسلامی در مقابل "سنت گرایان" دفاع کرد. می‌گویند با میدان دادن و حمایت از اینان، اوضاع جامعه و زندگی مردم درست می‌شود. نظر شما در این مورد چیست؟

– مطبوعات ایران را که ورق می‌زنید، به بحث‌های فراوان و کشفی درباره: رابطه حکومت دینی و مردم، دین و آزادی، دین و تعقل، دین و جامعه مدنی، و... برمی‌خورید. در مورد اینها چه فکر می‌کنید؟ رابطه مذهب، و در اینجا اسلام، با حاکمیت مردم و جامعه مدنی و آزادی و تعقل و ... را چگونه می‌بینید؟

– به عنوان آخرین سؤال، نظرتان درباره وضعیت جنبش ضد مذهبی در قرن اخیر در ایران چیست؟ فکر می‌کنید این جنبش چه مختصات و چه جایگاهی در مبارزه و تلاش عمومی توده مردم برای یک زندگی بهتر دارد؟

اسلام برده است. کودک در اسلام در رده احشام است. عقیده آزاد در اسلام معصیت و مستوجب عقوبت است. موسیقی فساد است. سکس، بدون جواز و بدون داغ مذهب بر کپل مرتکبیش، گناه کبیره است. این دین مرگ و خون و عبودیت است. راستش همه ادیان همینند، اما بیشتر ادیان را بشریت آزاداندیش و آزادی خواه در طول صدها سال در قفس کرده است. این یکی را هرگز نگرفتند و مهار نکردند. چرخ می‌زند و نکبت می‌آورد.



## منصور حکمت

دفاع از موجودیت اسلام تحت لوای بحث احترام به باورهای مردم، بنظر من بی اعتبار و ریاکارانه است. در میان مردم، باورهای مختلفی هست. بنابراین بحث نه بر سر احترام به باورهای مردم، بلکه بر سر انتخاب باورهای قابل احترام است. هر کس هرچه بگوید، به هر حال همه دارند باورهای باب میل خودشان را انتخاب می‌کنند. و لاجرم آنها که تحت لوای حرمت باورهای مردم، نقد به اسلام را پس می‌زنند، دارند فقط انتخاب معنوی و سیاسی خود را بیان می‌کنند و بس. دارند اسلام را به عنوان یک عقیده قابل احترام برمی‌گزینند و فقط برای مشروعیت "خلقی" دادن به انتخابشان، عقاید خود را در بسته بندی "اعتقادات مردم" عرضه می‌کنند. من به هیچ خرافه‌ای، به هیچ ناحقی، حتی اگر همه مردم جهان بر آن صحه بگذارند، احترام نمی‌گذارم. این را البته حق هر کس می‌دانم که به هرچه می‌خواهد باور داشته باشد. اما میان احترام به آزادی عقیده افراد با احترام به عقاید افراد فرق اساسی هست. ما بر فراز جهان ننشسته‌ایم و داور این دنیا نیستیم. بازیگران و شرکت کنندگان در آن هستیم. هر یک گوشه‌ای از این جدال تاریخی - جهانی هستیم که بنظر من از آغاز تا امروز بر سر آزادی و برابری انسان‌ها در جریان بوده است. من به خرافاتی که با آنها در حال جنگم و زجر انسان‌ها را در چنگال آن دیده‌ام، احترام نمی‌گذارم.

○ نفس دسته بندی کردن و بسته بندی کردن واقعیت مرکبی نظیر یک جامعه، زیر یک برچسب تقلیل گرایانه مذهبی یا قومی و ملی، بخودی خود گواه اینست که ما با یک تبیین علمی یا حقیقت جویانه روبرو نیستیم. کسی که جامعه ایران را جامعه‌ای اسلامی نام می‌گذارد، درست نظیر کسی که آن را آریایی، شاه پرست، ایرانی، شیعی و غیره توصیف می‌کند، دارد در قلمرو پروپاگاند حرکت می‌کند. سؤال اینست که چه کسانی و در چه چهارچوب سیاسی و تاریخی‌ای دارند ایران را جامعه‌ای اسلامی توصیف می‌کنند و چه نتایجی می‌خواهند از این توصیف بگیرند. برای مثال معلوم است که رژیم اسلامی باید جامعه ایران را جامعه‌ای اسلامی توصیف کند، تا به وجود یک حکومت اسلامی در این جامعه رنگ مشروعیت

○ من این را درک می‌کنم که منافع عده‌ای چنین اقتضا می‌کند که تا حد امکان اسلام را از زیر تیغ خشم مردمی که قربانی و یا شاهد جنایات غیرقابل توصیف اسلامیون اند، بدر ببرند. من این را درک می‌کنم که ابعاد این جنایات و این هالاکاست چنان است که حتی در میان صف اسلامیون هم کسانی پیدا می‌شوند که نمی‌خواهند مسئولیت این همه پلیدی و زشتی را بر عهده بگیرند و لاجرم بنظر من طبیعی است که در چنین اوضاعی، بحث "اسلام راستین" و رابطه آن با "اسلام پراتیک" یک بار دیگر بالا بگیرد. اما از نظر من کمونیست، من آتئیست، از نظر ما شاهدان و قربانیان جنایات این اسلام، از نظر من و امثال من که در یک جدال سهمگین اجتماعی و سیاسی و فکری با این هیولا بسر می‌بریم، این اظهارات و توجیهاات از فرط رندی، احمقانه جلوه می‌کند. مبانی عقیدتی اسلام، مبانی قرآنی اسلام، انکشاف تاریخی اسلام، جایگاه اجتماعی اسلام، هویت و تعلق سیاسی اسلام و اسلامیون در جدال آزادی و ارتجاع در عصر ما عیان تر و غیر قابل پوشاندن تر از آنست که اجازه بدهد بحث روایات مختلف اسلام و وجود یا احتمال وجود روایت دیگری از اسلام، ولو در آینده و در کرات دیگر، که در آن ابتدایی ترین حقوق و عواطف بشری لعن و لگدمال نشده باشد، جدی گرفته بشود. بنظر من، این نهایت بی حرمتی به علم و به شعور اجتماعی انسان زمان ماست، اگر هر توجیه و هر مهملی که اسلامیون در حال هزیمت بروی جامعه پرت می‌کنند را به عنوان مباحثی برای تجزیه و تحلیل و موشکافی علمی بپذیریم. فرد در اسلام، چه راستین و چه غیر آن، بی حقوق و بی حرمت است. زن در

بزند. واضح است که یک راسیست و مهاجر - ستیز غربی باید ایران را جامعه‌ای اسلامی بخواند تا شکاف میان آدمی که از ایران آمده است را با مردم محل باز و پرنشدنی نگاه دارد. واضع است که یک ژورنالیست نان به نرخ روز خور باید این عبارت را استفاده کند و این باور را اشاعه بدهد، چون مدل تبلیغی و نگرش محافل سیاسی حاکم در جامعه غربی امروزه این است. به همین ترتیب محافل دانشگاهی از این الگو تبعیت می‌کنند، افکار عمومی در این جهت سوق داده می‌شود و غیره. واقعیت اما اینست که این که اسم گذاری و دسته بندی کاذب است. هدف این اسم گذاری، از هر سو که باشد، این است که کارآکتر اسلامی قوانین و مناسبات حاکم بر جامعه ایران، نه محصول یک تحمیل و فشار سیاسی، بلکه ناشی از نگرش و باورهای خود مردم قلمداد شود. اگر واقعا حجابی که بر سر زنان ایران است، انتخاب خودشان باشد و از نگاه اسلامی شان به جهان مایه بگیرد، چقدر وجدانها در غرب آسوده تر می‌شود، چقدر معاملات و بند و بست‌های رژیم‌های دموکرات و لاس زدن روشنفکران و ژورنالیست‌های یابی غربی با دولت ایران موجه می‌شود، چقدر خفه کردن صدای اعتراض زن آزاده و اپوزیسیون انقلابی ایران به عنوان عده‌ای ناراضی افراطی و "جدا از مردم" ساده تر می‌شود. بسته بندی مذهبی و فرهنگی و قومی و ملی مردم، همیشه قدم اول در انکار حقوق یونیورسال و جهان شمول آنها به عنوان انسان است. اگر نسل

کشی در رواندا ادامه یک سنت آفریقایی است، اگر سنگسار یک رسم اسلامی مردم ایران است، اگر حجاب بخشی از فرهنگ زن در "جوامع اسلامی" است، اگر شوهر دادن دختر نه ساله رسم و رسوم خود مردم آن ممالک است، آنوقت واقعا می‌شود فراموششان کرد، می‌شود تحقیرشان کرد، می‌شود بمبارانشان کرد و در پشت دیوار بلند مدنیت و دموکراسی غربی زیر دست حکام خودشان رهایشان

کرد. اما اگر معلوم شود که این انسانها چون دیگران در جامعه‌ای سرمایه داری و در یک بازار جهانی تولید و زیست می‌کنند، اگر معلوم شود که این راه و رسم ها و قوانین اسلامی به زور زندان و شکنجه گاه و اعدام و گشت خیابانی و دشنه و اسید و سنگسار به اینها تحمیل شده است، اگر معلوم شود که این مردم نظیر همه جای دیگر تشنه آزادی و برابری و رفع تبعیضند، اگر معلوم شود که قوی ترین خصیصه این مردم، علیرغم همه این فشارها، عطش شان برای فرهنگ و زیست نوع غربی است، آنوقت تمام این عمارت ایدئولوژیکی عوام فریبانه فرو می‌ریزد و خسارات غیر قابل توصیفی ببار می‌آورد.

جامعه ایران، جامعه‌ای اسلامی نیست. رژیم استبدادی حاکم بر ایران یک رژیم اسلامی است. که علیرغم همه این فشارها، هنوز نتوانسته است مردم را ناگزیر کند تا این هویت اسلامی را بر خود بپذیرند. من یک غاز برای روشنفکری که با ارجاع به آمار ثبت احوال و مقوله "مذهب رسمی" مهر تائید پای این اسم گذاری ریاکارانه می‌گذارد، ارزش قائل نیستم. پذیرش این مقوله، و از آن بدتر تبلیغ این مقوله، یک رکن تداوم فاجعه‌ای است که در ایران و کشورهای اسلام زده جریان دارد.

○ پروتستانیسم اسلامی اگر بناست پروتستانیسم باشد، باید انشعابی دینی ایجاد کند و قبله و هیزارشی مذهبی جدیدی تاسیس کند و توده مردمانی را به این اسلام نوع دیگر فرا بخواند. کاری که شاید بهائیت قرار بود بکند. شکوه های یک استاد دانشگاه مذهبی از حکومتی که ناگهان با او جفا کرده است را نمی‌توان با این تحولات و چرخش‌های بزرگ تاریخی در غرب قیاس کرد. اسلام در روینای فرهنگی خاورمیانه و ایران امروز و در رابطه با اقتصاد سیاسی جامعه کنونی، آن نقشی را ندارد که مسیحیت در دوران عروج سرمایه داری در غرب داشت. تطبیق یافتن یا نیافتن اسلام با سیر تکوین اقتصادی این جوامع، مقوله‌ای فرعی است. این سیر اقتصادی مستقل از حال و هوای اسلام و چند و چون قدرت تطبیقش با جامعه مدرن به هر حال طی می‌شود. جامعه ایران احتیاجی به لوتر

---

اگر معلوم شود که این راه و رسم ها و قوانین اسلامی به زور زندان و شکنجه گاه و اعدام و گشت خیابانی و دشنه و اسید و سنگسار به اینها تحمیل شده است، اگر معلوم شود که این مردم نظیر همه جای دیگر تشنه آزادی و برابری و رفع تبعیضند، اگر معلوم شود که قوی ترین خصیصه این مردم، علیرغم همه این فشارها، عطش شان برای فرهنگ و زیست نوع غربی است، آنوقت تمام این عمارت ایدئولوژیکی عوام فریبانه فرو می‌ریزد و خسارات غیر قابل توصیفی ببار می‌آورد.

---

و کالون ندارد، چون حاکمیت اسلام بر آن نه یک هژمونی عقیدتی، روانشناسانه و ساختاری، بلکه یک سلطه سیاسی و پلیسی است و به طرق سیاسی برانداخته خواهد شد.

○ مذهب، ایدئولوژی رسمی یک دولت فوق العاده خشن در ایران است. در نتیجه برای قشر روشنفکری که در ایران زیست می‌کند، هر موضوعی باید در متن اسلام و به عنوان گوشه‌ای از جهان بینی اسلامی بررسی بشود و یا لااقل تنش‌های هر نظری با اسلام حاکم مورد اشاره قرار بگیرد. مباحثی نظیر حقوق بشر، آزادی های مدنی، نظام سیاسی، سیاست اقتصادی،

علم، فرهنگ و هنر و غیره همه مباحث مهم و مبرمی هستند که الیت فکری جامعه در همه جا دائما به آن می‌پردازد. در ایران به همه اینها باید عبارت "و اسلام" اضافه شود. این به این معنی نیست که اسلام در خود پروبلما تیک مورد بحث

---

بنظر من، امروز جنبش ما (کمونیسم کارگری) است و نفرت عمیق توده وسیع مردم ایران و بویژه زنان و جوانان در ایران از اسلام، که ماتریال یک تحول جدی ضد مذهبی و اسلام زدایانه را در ایران می‌سازد. اگر مردم ایران بناست چیزی از جنس سعادت را تجربه کنند، این جنبش باید پیروز بشود. مطمئنم که در این مسیر، و با تکان خوردن مردم، یک قشر از روشنفکران آزاداندیش، روشن و روشنگر، به این جبهه خواهند پیوست.

---

بخشی که می‌توانست موثلف اردوگاه شوروی در مقابل امپریالیسم آمریکا باشد، کشف شده بود و اسلام قابل دفاع یا قابل مدارا یافت شده بود. با استالینی شدن و توده‌ایست شدن جامعه روشنفکری ایران و ورود ملاحظات تاکتیکی در برخورد به مذهب به عنوان پدیده‌ای که از قرار

می‌توانست علیه سلطنت و آمریکا کارساز باشد، دور ارفاق به اسلام و بعد حتی تطهیر آن شروع می‌شود. در قطب مقابل، اسلام ضد کمونیست به یک اسلحه قوی غرب در جنگ با کارگر و کمونیسم در ایران بدل می‌شود. این باورهای مذهبی مردم و قدرت اسلام به مثابه یک دین نبود که جمهوری اسلامی را ساخت، بلکه نیاز موکلین سابق رژیم شاه برای

ادامه سیاست سرکوب چپ در ایران بود که اسلام در حال اضمحلال و منزوی خمینی را به جلوی صحنه کشانید. همه اینها، خیلی خلاصه، به این معناست که جدال آزاد اندیشی با اسلام به عنوان یک مذهب به سرعت تحت تاثیر فعل و انفعال بخش‌های مختلف جامعه، و همینطور قدرت‌های بین المللی، با اسلام سیاسی و جنبش اسلامی، قرار می‌گیرد. اگر کسی سی سال قبل از یک موضع آتیه‌یستی بنیاد اسلام را به ریشخند و نقد می‌گرفت، نه فقط از طرف دستگاه اسلام، بلکه از طرف خلقیون و ضد استبدادیون مورد حمله قرار می‌گرفت. کما این که امروز هم همان اردوگاهی‌ها، و کسانی که نگرش سیاسی شان محصول آن اردوگاه است، به ما منتقدین قاطع اسلام و مذهب حمله می‌کنند. از نظر اینها انقلابی گری و ترقی خواهی نه در کویدن اسلام و مذهب، بلکه در کنار آمدن و همزیستی با آن و ابداع یک اسلام "نو" و "امروزی" و غیره است.

بنظر من، امروز جنبش ما (کمونیسم کارگری) است و نفرت عمیق توده وسیع مردم ایران و بویژه زنان و جوانان در ایران از اسلام، که ماتریال یک تحول جدی ضد مذهبی و اسلام زدایانه را در ایران می‌سازد. اگر مردم ایران بناست چیزی از جنس سعادت را تجربه کنند، این جنبش باید پیروز بشود. مطمئنم که در این مسیر، و با تکان خوردن مردم، یک قشر از روشنفکران آزاداندیش، روشن و روشنگر، به این جبهه خواهند پیوست.

جای علمی مشروعی دارد. این یک اجبار سیاسی است و نه شناخت شناسانه یا حتی تاریخی. این دوره بزودی می‌گذرد و مجلات ایران به این مفاهیم در یک قالب جدی تر، بدون الزام تطبیق چیزی با اسلام و یا نشان دادن تناقض چیزی با اسلام، خواهند پرداخت. بنظر من مباحث اپوزیسیون مجاز و منتقدین قانونی در یک رژیم استبدادی را هیچ وقت نباید در صورت ظاهر آنها و بر مبنای تعاریف و مقولاتی که خود به دست می‌دهند، جدی گرفت. مباحث واقعی در جامعه ایران وقتی به جلوی صحنه و صفحات نشریات داخل کشور رانده خواهند شد که اختناق سست شده باشد. بنابراین، راستش من مطالب نشریات روشنفکری داخل کشور را از نظر محتوایی مهم و جدی و مربوط نمی‌دانم. بیشتر جدال سیاسی‌ای که پشت رابطه و کشمکش دولت و این مجلات هست بنظر من قابل توجه است.

○ هم جنبش مذهبی و هم جنبش ضد مذهبی در ایران برای بخش اعظم قرن بیستم، تحت تاثیر ترندهای بین المللی مهم تری قرار گرفتند که به اینها رنگی متفاوت از کشمکش مذهب و روشنگری در اروپای قرون قبل زد. اشاره من به انقلاب اکتبر و ظهور شوروی و بالاخره جنگ سرد است. هم اسلام و هم روشنگری ضد اسلامی در متن یک تلاقی مهم تر بین المللی، در ظرفیت‌های تاریخی دیگری قالب زده شدند، یا شاید بتوان گفت از نو تعریف شدند. روشنگری ابتدا به بخشی از تحرک سوسیالیستی در جامعه بدل شد، اما خیلی سریع با ظهور شوروی به عنوان یک اردوگاه بورژوایی جهانی، عملا به یک جنبش ابزاری و دم بریده تبدیل شد. بنظر من لبه انتقادی و مذهب ستیزی آزاداندیشانه و بی محابای این جنبش محو شد، چرا که اکنون آخوند ملی و مذهب خلقی، و الهیات رهائی

**«نگاه» را مشترک شوید؛**

**«نگاه» را به دوستان خود معرفی کنید؛**

**این بهترین راه کمک به انتشار «نگاه» است.**

آن - بی آن که نمونه دموکراسی و حکومت سالم باشد - بیش از دیگران از اعتماد مردم برخوردار بوده است.

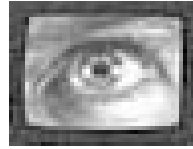
○ در این شک نیست که مردم در ایران و در کشورهای اسلامی مسلمانند و باز در این شک نیست که موقعیت فروتر زنان و صورتهائی از حجاب، جزء فرهنگ آنهاست. ولی جامعه های اسلامی دوپست سال است که در برخورد با جهان باختر زیر و رو می شوند. فرهنگ مانند خود زندگی و همراه زندگی در دگرگونی همیشگی است؛ و هویت جز در جامعه های ایستائی مانند قبایل آمازون، ربطی به فرهنگ ندارد. هویت یعنی حافظه و تاریخ؛ و تغییر شیوه زندگی و تفکر اثری بر آن نمی بخشد. هویت به عنوان فرهنگ، پدیده ای پیشامدرن است؛ ویژگی انسانیت پیش از انسان گرائی (هومانیسم) و فردیت یگانه انسان است. انسان پیشامدرن یک هویتی است، همان هویتی که فرهنگ و نظامات اجتماعی بر او تحمیل می کند. برای انسان چند هویتی مدرن که با سرتاسر جهان در پیوستگی است، هویت تنها به عنوان خودآگاهی (شامل خودآگاهی ملی) گسترش یابنده ای معنی می یابد. فرهنگ او جهانی است که به یک ملت محدود نمی شود.

جامعه های اسلامی، هزار سالی تالاب های فرهنگی بوده اند و فرهنگ شان با هویت شان یکی شده است. ولی جهان بیرون، آنها را به رغم خودشان تغییر می دهد. در این تحرک اجباری که به جامعه و فرهنگ داده شده است، موقعیت زنان و حجاب نیز مانند شیوه زندگی و حکومت و اقتصاد آنها دستخوش دگرگونی است.

ایستادگی سنت پرستان به جایی نمی رسد. آنها می توانند همچنان سیر تحول را کند کنند، ولی مبارزه را به مقدار زیاد باخته اند. اصلاح گران نباید بیم زده واژه های تقدیس یافته فرهنگ و هویت شوند. دوپست سال پیش همه این جامعه ها، فرهنگ و هویت دیگری داشتند.

○ از آموزه ها (دکترین) و احکام هر دینی می توان تعبیرات گوناگون و مترقی تر یا ارتجاعی تر کرد. مساله بیش از آن که اصالت و اعتبار تعبیرات باشد، شرایط سیاسی و اجتماعی است. جنبش اصلاح مذهبی بر ویرانه امپراتوری مقدس رومی - که چنان که یک دولتمرد انگلیسی می گفت هیچ یک از آنها نبود - و ورشکستگی سیاسی و اخلاقی کلیسای کاتولیک میسر گردید.

پروتستانیسم، بازگشت به کتاب مقدس و سنت یا گفتار و کردار مسیح را بی واسطه کلیسا و تعبیرات آن موعظه می کرد و جنبشی بر ضد روایت کلیسائی مسیحیت و کشیشان بود و در موقع خود هم به اصلاح کلیسای کاتولیک



## داریوش همایون

○ اسلام مانند هر ایدئولوژی دیگر زیر تاثیر اوضاع و احوال، تفاوت های بزرگ و کوچکی در عمل می کند. مساله عمده در این است که جامعه چه اندازه اجازه دهد یا تحمل کند. اما با همه تفاوت ها که در کارکرد حکومت های اسلامی یا در جنبش های اسلامی می توان دید، عناصر ثابت و بنیادی آنها مشترک است. حکومت یا جنبش اسلامی که زن و مرد و کافر را با اهل کتاب و مسلمان را با غیر مسلمان برابر بداند، اسلامی نیست. از این گذشته، به شماره حکومت ها یا جنبش های اسلامی، اسلام داریم. علاوه بر این، مذاهب و فرقه های گوناگون اسلامی با هم اختلافات بزرگ دارند و هر کدام دیگران را متهم به اشتباه و انحراف می کنند.

موضع گیری بر ضد مذهب، مردمان را بیهوده می شوراند و انگیزه جنبش های تجدید حیات مذهبی می شود. بویژه که حرکت های ضد مذهبی معمولاً خود رنگ و روی مذهبی می گیرند. دسترسی آزادانه به اطلاعات، بحث آزاد در سطح جامعه، و حکومت "سکولار" یا غیر مذهبی در عین حفظ احترام همه مذاهب، سیاست بهتری است. مردم نیاز به باورهای مذهبی دارند و خودشان می دانند چگونه آنها را با نیازهای دگرگون شونده خود سازگار کنند و هیچ طبقه سیاسی سالم و آگاه و پیشرو در دراز مدت با اعتقادات مذهبی مردم مشکلی نخواهد داشت.

در کشورهای اسلامی، گرفتاری نه در تضاد پیشرفت و تجدد با مذهب، که در زورگوئی و ناکارائی و فساد گروه های فرمانروا بوده است. در شمال آفریقا، تونس از نظر اجتماعی از همه همسایگان مسلمان خود پیشتر است، زیرا گروه حاکم

و هم به پایه گذاری کلیساهای گوناگون پروتستان و روایت های گوناگون از مسیحیت انجامید. بازگشت به کتاب مقدس به هیچ روی نسخه‌ای برای آزادمنشی نبود.

امروز در آمریکا، بنیادگرایی مذهبی و همه ویژگی های ضد آزادی و ترقی آن از ناحیه کلیساهای پروتستان است که چیزی را جز متن‌های مقدس قبول ندارند - و از ده کتاب عهد عتیق و از چهار کتاب عهد جدید همه چیز می‌توان بدر آورد.

پروتستان‌نویسم اسلامی کارش از اصلاح گران مذهبی مسیحیت به درجات دشوارتر است؛ زیرا مسیح در جوانی به صلیب کشیده شد و گفتار و کردارش هرگز از موضع فرمانروایی نبود. آن سنت اندکی نیز که از او مانده است، سازگاری کامل با اخلاقیات و سیاسیات امروزی دارد. "همسایه خود را مانند خود دوست مدار" و "آنچه به خود نمی‌پسندی به دیگران مپسند"، رهنمودهای بی نقصی در رواداری یا مدارا و برابری مذهبی و جنسی بشمار می‌روند و "به خداوند آنچه از آن خداوند است و به سزار آنچه از آن سزار است"، کامل ترین دستور جدائی دین از حکومت است. رویگردانی محض مسیح از خشونت: "گونه دیگر خود را پیش آور"، در چنان سطحی است که هیچ پیام صلحی نمی‌تواند چیزی بر آن بیفزاید. مسیح را بسیار آسان تر می‌توان از مسیحیت - از بیشتر آن - جدا کرد. جهان مدرنی که با اصلاح مذهبی از زمین کنده شد - پس از تکان بزرگی که رنسانس بدان داده بود - به آسانی می‌توانست با گفتار و کردار مسیح، در آن چند سال کوتاه دعوتش، مجرد از آرایش های این جهانی، زندگی کند.

اصلاح گران اسلامی تنها با روایت آخوندی و فقهی اسلام سر و کار ندارند. آنها با توده بزرگ "سنت" نیز روبریند (اصلاح گران شیعه با توده بسیار بزرگ تری) و اگر دنیای اسلام تاکنون جنبش اصلاحی خود را نداشته، به سبب همین باریک بودن میدان تعبیر و

عمل بوده است که وجود احکام ناسخ و منسوخ، آن را باریک تر می‌کند. هر چرخشی به آسانی به انحراف می‌انجامد و اصلاح گر مذهبی را در برابر حمله نگهبانان سنت آسیب پذیر می‌سازد.

شریعت سنگنجی دو نسل پیش و شریعتی یک نسل پیش نمونه های گویائی هستند (هرچند با شریعتی به عنوان "اصلاح گر"، مذهب شیعه نیازی به بنیادگرایی خمینی نمی‌داشت). اصلاح گران ممکن است راهی برای

حجاب بیابند، ولی با جای زن در خانواده و جامعه، با چند زنی و دیه و قصاص و سنگسار و مهدورالدم بودن مرتد چه خواهند کرد؟

○ در باره مفهوم‌هایی مانند حاکمیت مردم و جامعه مدنی و آزادی و عقل از نظر اسلام، بهترین منابع خود رهبران و متن‌های مقدس هستند و نیازی به این نیست که ما از سوی آنها اندیشه کنیم. اسلام در نظریه و عمل، جایی برای اراده انسانی در برابر احکام الهی نمی‌شناسد؛ و در یک نظام امر و نهی با منشاء الهی از آزادی سخنی نمی‌توان گفت.

به همین ترتیب، جامعه مدنی که همه در باره چندگرایی (پلورالیسم) است، کمترین ارتباطی با هیچ نظام دینی که بنا بر تعریف توتالیتر است، ندارد. اما عقل که در تفکر فلسفی اسلامی بر آن بسیار تاکید شده (در اسلام نیز مانند دیگر دین‌ها از تفکر فلسفی پیشتر نمی‌توان رفت و فلسفه با ایمان جمع شدنی نیست)، به دلیل همان بستگیش به ایمان در اینجا دارای مفهومی است جز آنچه فیلسوفان و روانشناسان از آن می‌فهمند.

○ اندیشه وران و هنرمندان ضد مذهبی - جز آنها که ایدئولوژی توتالیتر دیگری را جای آن گذاشتند - هیچ بختی در این سده نداشتند و در آینده قابل پیش بینی نیز به نظر نمی‌رسد داشته باشند. مردم به باورهای مذهبی خود چسبیده‌اند و با استدلال های

---

مردم به باورهای مذهبی خود چسبیده‌اند و با استدلال های ضد مذهبی آن را رها نخواهند کرد. اما رابطه مردم با مذهب، رابطه‌ای سودگرایانه و انعطاف پذیر است. آنها می‌توانند همه گونه مذهبی باشند. مذهب آنها بیش از آن که دکتربین باشد، فولکلوریک است. مردم را نه می‌باید بیهوده برانگیخت و نه به نام احترام به تابوها از امکان آزادانه و آگاهانه اندیشیدن بی بهره داشت. آزادی گفتار و حکومت دمکراتیک در پیشبرد تلاش مردم برای یک زندگی بهتر جای مهم تری دارد.

---

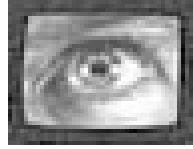
ضد مذهبی آن را رها نخواهند کرد. اما رابطه مردم با مذهب، رابطه‌ای سودگرایانه و انعطاف پذیر است. آنها می‌توانند همه گونه مذهبی باشند. مذهب آنها بیش از آن که دکتربین باشد، فولکلوریک است. مردم را نه می‌باید بیهوده برانگیخت و نه به نام احترام به تابوها از امکان آزادانه و آگاهانه اندیشیدن بی بهره داشت. آزادی گفتار و حکومت دمکراتیک در پیشبرد تلاش مردم برای یک زندگی بهتر جای مهم تری دارد.

نباید آن را به دیگران تحمیل کرد. یعنی \_ به عبارت دیگر \_ روایت خاصی از مذهب را قبول داشته باشند، روایتی که در آن مثلا «امر به معروف و نهی از منکر» زورکی کنار گذاشته می‌شود و آزادی اعتقاد و حق انتخاب مردم پذیرفته می‌شود. در واقع، جدائی دین از دولت اگر به شیوه‌ای دمکراتیک عمل نشود، خود می‌تواند به نوعی ولایت فقیه غیر مذهبی بیانجامد و دمکراسی و آزادی‌های بنیادی را ناممکن سازد و عملاً گرایش به مذهب را هم تقویت کند.

اما آنهایی که از جان سختی مذهب نتیجه می‌گیرند که جز زانو زدن در مقابل آن راه دیگری وجود ندارد، موجودات خطرناکی هستند که تاریک اندیشی و ریاکاری را یکجا تبلیغ می‌کنند. اگر تاکنون متفکران پیشرو و مبارزان آزادی و پیشرفت، احترام به عقاید اکثریت را می‌پذیرفتند، بخش اعظم پیشرفت‌های تاریخ بشری معنائی پیدا نمی‌کرد. هیچ انسان پیشرو و آزادی خواهی هرگز به ذلت بردگی فکری تن نمی‌دهد، زیرا این بدترین نوع بردگی است. ابتدائی‌ترین شرط آزادی این است که هر انسانی به آنچه خود درست می‌داند، عمل کند و البته این حق را به دیگران هم بدهد. دمکراسی این نیست که ما به نظرات و باورهای اکثریت مردم احترام بگذاریم، بلکه این است که حق آنها را در تعیین سرنوشت شان بپذیریم و به این حق کاملاً پایبند باشیم. در یک نظرخواهی عمومی از مردم، ممکن است در بسیاری از کشورها، نه تنها مارکس و داروین، بلکه حتی گالیله و کپرنیک نیز در مقابل خرافات مسلط بازنده اعلام بشوند. اما اگر به این دلیل، مردم را از حق تعیین سرنوشت شان محروم بکنید، ناگزیر خواهید شد بدترین و احتمالاً قدیمی‌ترین نوع خودکامگی‌ها، یعنی خودکامگی "دانایان" را تدارک ببینید.

در یک کلام، نمی‌توان طرفدار دمکراسی و آزادی‌های بنیادی فردی بود و در عین حال از آزادی لامذهبی و مبارزه نظری علیه هر نوع مذهب و همچنین از آزادی مذاهب گوناگون ترسید.

○ به یک اعتبار می‌شود گفت ایران یک کشور اسلامی است. زیرا نمی‌توان این حقیقت را انکار کرد که اکثریت مردم ایران، به درجات مختلف، اعتقادات مذهبی دارند و مذهب یا \_ اگر دقیق تر بگوئیم \_ دین مسلط نیز اسلام است. اما می‌دانیم که به لحاظ های دیگر و مهم تر، این توصیف نادرست، گمراه کننده و حتی خطرناک است. ما باید با همه آنهایی که می‌کوشند اعتقادات مذهبی را مبنای هویت مردم این کشورها قلمداد کنند، مبارزه کنیم. اما برای این کار ناگزیریم اولاً تحت هیچ شرایطی حق



## محمدرضا شالگونی

○ بی تردید مصیبت‌های ناشی از جنبش اسلام گرائی و مخصوصاً قدرت گیری اسلام گرایان در ایران و افغانستان و جنگ داخلی خونین در الجزایر، در بیداری مردم و روی گردانی آنها از تعصبات و حتی اعتقادات مذهبی تاثیر بسیار مهمی داشته و خواهد داشت. این تاثیر مخصوصاً در کشور ما که طولانی ترین تجربه از یک حکومت مذهبی را دارد، بسیار چشم گیر است. با این همه، ساده لوحی است اگر فکر کنیم که مثلاً بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی در ایران، اکثریت مردم لامذهب خواهند بود. متأسفانه مذهب بسیار جان سخت تر از آن است که کمونیست‌ها و طرفداران روشنگری می‌پنداشتند. مذهب محصول تاریکی، ابهام، نگرانی و درماندگی است و این پدیده ها، مخصوصاً در جامعه طبقاتی ریشه کن شدنی نیستند. بنابراین، لااقل تا زمانی که بشریت نتوانسته است خود را از چنگ بهره کشی طبقاتی برهاند، ناگزیر، مذهب به اشکال گوناگون بازتولید خواهد شد. اگر این ارزیابی درست باشد، در مبارزه با مذهب حتماً باید آن را در نظر گرفت. یعنی اگر مذهب در افق کائنات اجتماعی کنونی هنوز ماندنی باشد، باید ببینیم چگونه می‌توان صدمات ناشی از آن را به حداقل رساند و ارتجاع و تاریک اندیشی سنگر گرفته در پشت آن را مهار کرد.

هر تلاشی در این جهت بدون توجه به تفاوت میان روایت‌های مختلف از مذهب ناممکن است. مثلاً یکی از حیاتی ترین کارهایی که در این زمینه باید صورت گیرد، همان جدائی دین از دولت است. اما لازمه چنین کاری این است که اکثریت مردم بپذیرند که مذهب یک امر خصوصی و وجدانی است که

انتخاب، ولو انتخاب اشتباهی، مردم را نادیده نگیریم؛ ثابا تلاش کنیم مبنای همگونی ها و ناهمگونی های اجتماعی اساسی تری مانند تقابل منافع طبقاتی را برجسته تر سازیم تا امکان پیشروی بسوی فرصت‌های اجتماعی برابر برای همگان فراهم بیاید؛ ثالثا همه معتقدان مذهبی را یکدست تلقی نکنیم.

حقیقت این است که هر فرد مذهبی، و از جمله هر مسلمان، ضرورتا یک فرد مرتجع و زروگو نیست. بی توجهی به این نکته خود می‌تواند خط کشی های مبتنی بر اعتقادات مذهبی را تقویت کند.

○ علی القاعده مذهب و مخصوصا مذهب مسلط در جامعه، نیروی ماند و محافظه کاری است. اما از اینجا نباید نتیجه گرفت که هیچ گرایش مذهبی مترقی یا هیچ تفسیر مترقی از مذهب نمی‌تواند وجود داشته باشد. حقیقت این است که مذهب نیز مانند سایر نهادهای اجتماعی، زیر فشار تحولات اجتماعی، تحول می‌پذیرد. البته تحول در مذهب معمولا با کندی و دشواری های زیادی همراه است، ولی در هر حال اصل تحول را نمی‌توان انکار کرد. در روند این تحولات، بعضی جریان‌ها و تفسیرهای مذهبی نمی‌توانند نقشی مترقی ایفا کنند و در عقب راندن ارتجاع و تاریک اندیشی موثر باشند.

اما در ایران امروز و سایر کشورهایی که گرفتار مصیبت اسلام گرایی هستند، یک جریان مذهبی در صورتی می‌تواند نقشی مترقی ایفا کند که حداقل جدائی دین از دولت را بپذیرد و از آزادی‌های بنیادی دفاع کند. تا آنجا که من می‌دانم شریعتی به هیچ وجه این حداقل را نمی‌پذیرفت

می‌پذیرند، بلکه در مورد بسیاری از مسائل سیاسی و اجتماعی کلیدی موضعی مترقی اتخاذ می‌کنند. و حتی بعضی از آنها آشکارا از مبارزات طبقاتی سوسیالیستی جانبداری می‌کنند. طبیعی است که چنین جریاناتی را نمی‌توان ارتجاعی نامید. اینها نیروهای هستند که در مبارزه برای آزادی و سوسیالیسم می‌توانند متحدان ما باشند. البته، اشتراکات ما با چنین نیروهای هرگز نباید به نادیده گرفتن و پوشاندن اختلافاتی که با آنها داریم، بیانجامد. ما همچنان می‌توانیم از ماتریالیسم و آته نیسم مان دفاع کنیم و با اعتقادات مذهبی آنها مبارزه نظری داشته باشیم و بالعکس آنها نیز می‌توانند با اعتقادات ضد مذهبی ما مبارزه نظری داشته باشند. در هر حال، اگر قرار باشد سوسیالیسم از طریق "جنبش مستقل اکثریت عظیم" معنا پیدا کند - که من فکر می‌کنم لااقل از دیدگاه مارکسیسم چنین است - نادیده گرفتن همراهان مذهبی مان نه ممکن است و نه عاقلانه. بالاخره وقت آن فرا رسیده است که درک فرقه‌ای از سوسیالیسم را - که می‌گوید همه مبارزان سوسیالیسم باید "از سیارات تا طبقات" درباره همه مسائل عالم نظر واحدی داشته باشند - کنار بیندازیم.

○ مسلم است که مذهب نمی‌تواند به مسائل اجتماعی ربطی نداشته باشد. دلیلش هم همین جهنمی است که اکنون مذهب در جامعه پیا کرده است. به هر حال، اگر می‌خواهیم به آزادی و دمکراسی و نظام اجتماعی معقولی دست بیابیم، ناگزیریم خرافات مذهبی را مهار کنیم و پاسداران قدرتمند آنها را درهم بشکنیم.

حقیقت این است که اگر مذهب

و مخصوصا مذهب مسلط در یک جامعه، تحول پیدا نکند و از مخالفت فعال با آزادی و دمکراسی دست بر ندارد، تکوین نهادها و ساختارهای اجتماعی مدرن با مشکلات و موانع عظیمی روبرو خواهد شد.

در جاهای دیگر دنیا نیز، لااقل

تاکنون، هر جا پیشرفتی صورت گرفته نه از طریق نابودی و ریشه کن شدن مذهب یا ممنوعیت آن، بلکه عمدتا از طریق مهار کردن خرافات مذهبی و شکل گیری برداشت جدیدی از مذهب در میان اکثریت مردم که با آزادی‌های بنیادی و حق انتخاب مردم کنار می‌آید، صورت گرفته است. در هر حال، من "بحث‌های فراوان و کشافی" را که

---

ولی هم اکنون در ایران و سایر "کشورهای اسلامی" شمار رو به گسترشی از افراد و جریان‌های مذهبی وجود دارند که نه تنها جدائی دین از دولت و اصول بنیادی دمکراسی را می‌پذیرند، بلکه در مورد بسیاری از مسائل سیاسی و اجتماعی کلیدی موضعی مترقی اتخاذ می‌کنند. و حتی بعضی از آنها آشکارا از مبارزات طبقاتی سوسیالیستی جانبداری می‌کنند. طبیعی است که چنین جریاناتی را نمی‌توان ارتجاعی نامید. اینها نیروهای هستند که در مبارزه برای آزادی و سوسیالیسم می‌توانند متحدان ما باشند.

---

و سروش نیز بطور سر راست آن را نمی‌پذیرد. بنابراین، دلیلی ندارد آنها را صرفا به خاطر مخالفت شان با روحانیت، مترقی بدانیم.

ولی هم اکنون در ایران و سایر "کشورهای اسلامی" شمار رو به گسترشی از افراد و جریان‌های مذهبی وجود دارند که نه تنها جدائی دین از دولت و اصول بنیادی دمکراسی را

اکنون درباره رابطه مذهب با مسائل مختلف اجتماعی در ایران صورت می‌گیرد، لازم و مفید می‌دانم. مشکل، وجود این بحثها نیست، بلکه نبود آزادی بیان مخالفان مذهب در آنهاست.

داشت و باید هم داشته باشد. اما برای این که چپ بتواند مبارزه با خرافات مذهبی و تاریک اندیشی را در جهت تقویت مبارزات طبقاتی معطوف به سوسیالیسم هدایت کند، حتما باید از هر نوع

روشنگری قییم مآب بپرهیزد و نیز مبارزه نظری با خرافات مذهبی را با مبارزه سیاسی علیه هر نوع اعتقاد مذهبی یکی نگیرد. زیرا مبارزه نظری علیه خرافات مذهبی نه تنها با دمکراسی و آزادی‌های بی قید و شرط سیاسی مابینتی ندارد، بلکه زمینه اجتماعی گسترش آنها را تقویت می‌کند. اما مبارزه سیاسی علیه هر روایتی از مذهب، نه تنها

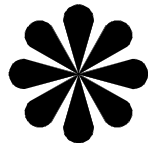
پایه اجتماعی چپ را تضعیف می‌کند، بلکه مبارزات طبقاتی را تحت الشعاع صف آرائی‌های ایدئولوژیک قرار می‌دهد و عملا تعصبات مذهبی را تقویت می‌کند.

تردیدی نیست که جنبش چپ ایران در مبارزه علیه مذهب همچنان نقش مهم و تعیین کننده‌ای خواهد داشت و باید هم داشته باشد. اما برای این که چپ بتواند مبارزه با خرافات مذهبی و تاریک اندیشی را در جهت تقویت مبارزات طبقاتی معطوف به سوسیالیسم هدایت کند، حتما باید از هر نوع روشنگری قییم مآب بپرهیزد و نیز مبارزه نظری با خرافات مذهبی را با مبارزه سیاسی علیه هر نوع اعتقاد مذهبی یکی نگیرد. زیرا مبارزه نظری علیه خرافات مذهبی نه تنها با دمکراسی و آزادی‌های بی قید و شرط سیاسی مابینتی ندارد، بلکه زمینه اجتماعی گسترش آنها را تقویت می‌کند.

○ در کشور ما جنبش ضد مذهبی در بطن جنبش "تجدد" شکل گرفته و کمابیش از همان مشکلات و ضعف‌های آن رنجور بوده است. به علاوه، موتور اصلی ضدیت با مذهب در ایران، اساسا جنبش کمونیستی بوده است و بنابراین، جنبش ضد مذهبی از پیشروی‌ها و شکست‌های جنبش چپ ایران بشدت تاثیر می‌پذیرفته. و بالاخره، میزان و نحوه حمایت دولت از مذهب مسلط، در نحوه گسترش جنبش ضد مذهبی ایران بازتاب می‌یافته است. مثلا از آنجا که که در دوره های مهمی از استبداد پهلوی‌ها، رابطه دستگاه دولت و دستگاه مذهب رسمی دچار تنش‌های جدی بوده و هر دو سلطان پهلوی نوعی مدرنیزاسیون کاذب و مسخ شده‌ای را پیش می‌بردند، در میان بخش‌های وسیعی از مردم، مذهب به وسیله‌ای دفاعی در مقابل قدر قدرتی‌های دولت تبدیل می‌شد و موانع اجتماعی بزرگی در مقابل جنبش ضد مذهبی به وجود می‌آورد.

اما این رابطه در دوره حکومت اسلامی کاملا معکوس شده و اکنون در کشور ما یک جنبش ضد مذهبی واقعا توده‌ای وجود دارد که با سرعتی بی سابقه گسترش می‌یابد. و البته همین تحول بیست ساله اخیر بر رابطه این جنبش و جنبش چپ نیز اثر گذاشته است. تا جایی که جنبش ضد مذهبی را در ایران امروز دیگر نمی‌توان تابعی از جنبش چپ دانست. در واقع در این دوره بیست ساله، درست در سال‌هایی که جنبش چپ بدترین مرحله بحران و عقب نشینی خود را از سر می‌گذراند، جنبش ضد مذهبی با سرعتی بی سابقه در حال گسترش بود.

با این همه، تردیدی نیست که جنبش چپ ایران در مبارزه علیه مذهب همچنان نقش مهم و تعیین کننده‌ای خواهد



اگر برای «نگاه» مقاله می‌نویسید، توجه کنید که این نشریه:

– در رد یا قبول مطالب آزاد است. علت پذیرفته نشدن

مطلب به اطلاع نویسنده آن خواهد رسید؛

– فقط مقالاتی را برای چاپ در نظر می‌گیرد که برای

این نشریه فرستاده شده باشند؛

– در تلخیص مطالب آزاد است. اگر نمی‌خواهید مطلب

شما تلخیص شود، حتما این را قید کنید؛

– تنها مقالات و نوشته‌های دارای امضا را برای چاپ

انتخاب می‌کند؛

– نسخه ارسالی را پس نمی‌فرستد؛

– اگر ترجمه می‌فرستید، یک نسخه از اصل مطلب را هم

ضمیمه آن کنید؛